

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مدیریت آموزش و پرورش شهرستان میناب

درسنامه ادبیات فارسی پایه هشتم

کاری از:

فائزه محرابی: معاون آموزشی دبیرستان ارشاد

مصطفی ناصری: دبیر ادبیات فارسی دبیرستان شاهد شهید عیسی ذاکری

سال تحصیلی: ۱۳۹۹-۱۴۰۰

« دست توانای معلم است که چشم انداز آینده ما را ترسیم می کند. »

« مقام معظم رهبری »

مقدمه:

در سال تحصیلی گذشته، در پی شیوع ویروس کرونا، آموزش‌های مجازی جایگزین آموزش‌های حضوری مدارس شد.

در این بین نیز برخی معلمان، با ابتکار و خلاقیت، سعی در تداوم امر آموزش و برقراری ارتباط هرچه بیشتر مجازی با دانش آموزان داشتند.

گفتنی است تعدادی از دانش آموزان به دلیل عدم دسترسی به تلفن همراه هوشمند یا اینترنت از آموزش‌های مجازی محروم شدند که برای تحقق عدالت آموزشی به شیوه‌های دیگر، از آموزش بهره مند شدند. یکی از این شیوه‌ها، تولید و تالیف درسنامه برای این دسته از دانش آموزان بود.

در این روزهای کرونایی مصمم شدیم تا با تولید درسنامه کتاب ادبیات فارسی پایه هشتم، برای سال تحصیلی جدید، گوشه‌ای از دلواپسی خانواده‌ها را برای آموزش فرزندانشان کاهش دهیم و امیدواریم که در ادامه نیز در کنار آموزش‌های حضوری در مدارس، این نوع درسنامه‌ها برای یادگیری بهتر مطالب به دانش آموزان کمک کند.

این درسنامه تمامی دروس کتاب فارسی (به جز دروس آزاد: درس پنجم و پانزدهم) را شامل می‌شود که در هر درس معانی کلمات، معانی اشعار، دانش‌های زبانی و ادبی، آرایه‌های ادبی، تاریخ ادبیات و آثار نویسندگان و

..... به روشی ساده، خلاصه و مفید بیان شده است. در قسمت پایانی درسنامه نیز به تفکیک هر درس، سوالاتی طرح شده تا دانش آموز پس از مطالعه هر درس برای ارزیابی خود به سوالات پاسخ دهد.

لازم به ذکر است که قسمت خودارزیابی و تمرین نوشتن کتاب فارسی در این درسنامه حذف شده است چرا که توصیه می‌شود دانش آموز پس از مطالعه درسنامه و با راهنمایی دبیر محترم خود، به این بخش‌ها پاسخ دهد.

امید است با یاری خداوند متعال، همگی عزممان را برای زمین‌گیر کردن ویروس کرونا جزم کرده و در عین حال از وظایف شغلی خود غافل نشویم.

به امید روزهای بهتر و سرشار از سلامتی

«تابستان ۱۳۹۹»

مصطفی ناصری

فهرست

| صفحه | عنوان |
|------|---|
| ۱ | ستایش |
| ۴ | درس اول: پیش از اینها |
| ۱۱ | درس دوم: خوب جهان را ببین! صورتگرماهر |
| ۱۴ | درس سوم: ارمغان ایران |
| ۱۷ | درس چهارم: سفرشکفتن |
| ۲۱ | درس ششم: راه نیک بختی |
| ۲۳ | درس هفتم: آداب نیکان |
| ۲۶ | درس هشتم: آزادگی |
| ۳۰ | درس نهم: نوجوان باهوش، آشپززاده وزیر، گریه امیر |
| ۳۲ | درس دهم: قلم سحر آمیز، دو نامه |
| ۳۵ | درس یازدهم: پرچم داران |
| ۳۸ | درس دوازدهم: شیرحق |
| ۴۲ | درس سیزدهم: ادبیات انقلاب |
| ۴۴ | درس چهاردهم: یاد حسین (ع) |
| ۴۷ | درس شانزدهم: پرنده آزادی، کودکان سنگ |
| ۵۱ | درس هفدهم: راه خوشبختی |

به نام خدایی که جان آفرید

شاعر: سعدی

قالب شعر: مثنوی

آثار: بوستان، گلستان

بیت اول:

به نام خدایی که جان آفرید سخن گفتن اندر زبان آفرید

نثر روان: سخن را با نام خدایی آغاز می‌کنم که به انسان جان بخشید و حرف زدن را به او یاد داد.

بیت دوم:

خداوند بخشنده دستگیر کریم خطابخش پوزش پذیر

دستگیر: یاریگر، مددکار ✨ کریم: بخشنده ✨ خطا بخش: کسی که اشتباه ما را نادیده می‌گیرد

پوزش پذیر: قبول کننده عذر و پوزش ✨

نثر روان: خداوندی که انسان را در کارها یاری می‌کند و خطاهایش را نادیده می‌گیرد، عذرخواهیش را می‌پذیرد.

دستگیری کردن: ← کنایه از کمک کردن ✨

تکرار: ← صدای «-» واج آرای، حرف «ش» واج آرای ✨

بیت سوم:

پرستار امرش همه چیز و کس بنی آدم و مرغ و مور و مگس

پرستار: فرمانبر ✨ بنی آدم: انسان ✨

نثر روان: همه موجودات دنیا فرمانبردار دستور و امر خداوند هستند.

بنی آدم و مرغ و مور و مگس: منظور تمام موجودات دنیا ✨

بیت چهارم:

یکی را به سر برنهد تاج بخت یکی را به خاک اندر آرد ز تخت

بخت: اقبال و خوشبختی ✨

نثر روان: خداوند هر کس را بخواهد خوشبخت می‌کند و هر کس را که بخواهد به پستی و خواری می‌رساند.

تاج بر سر نهادن: ← کنایه از خوشبخت کردن و بزرگ داشتن ✨

از تخت به خاک آوردن: ← کنایه از پست و خوار کردن ✨

بیت پنجم:

گلستان گُند آتشی بر خلیل گروهی بر آتش برد ز آب نیل
نثر روان: خداوند آتش را برای حضرت ابراهیم به گلستان تبدیل می‌کند و فرعون و گروهش را با غرق کردن در آب رود نیل به آتش جهنم می‌اندازد.

✿ خلیل: لقب حضرت ابراهیم « این بیت اشاره به ماجرای انداختن حضرت ابراهیم در آتش توسط نمروود و عبور حضرت موسی و یارانش از رود نیل دارد »

بیت ششم:

به درگاه لطف و بزرگیش بر بزرگان نهاده بزرگی ز سر
نثر روان: همه بزرگان دنیا در برابر خداوند، تمام بزرگی خود را فراموش می‌کنند و فروتنی و تواضع می‌کنند.
 ✿ نهاده بزرگی ز سر: ← کنایه از فراموش کردن بزرگی

بیت هفتم:

جهان متفق بر الهیتش فرومانده از گنه ماهیتش
 ✿ متفق: متحد ✿ الهیت: خدایی ✿ فرومانده: ناتوان ✿ ماهیت: حقیقت، ذات ✿ گنه: حقیقت، ذات
نثر روان: همه مردم دنیا به وجود خداوند اقرار و اعتراف می‌کنند اما در شناخت حقیقت و ذات خداوند ناتوان هستند.

✿ جهان: منظور انسان ها، مردم دنیا ✿ فرو ماندن: ← کنایه از ناتوانی و بیچارگی

بیت هشتم:

بشر ماورای جلالش نیافت بصر منتهای جمالش نیافت
 ✿ بشر: انسان ✿ ماورا: آنچه در پشت چیزی باشد ✿ جلال: بزرگی و شکوه ✿ بصر: بینایی
 ✿ منتهای: پایان، آخر ✿ جمال: زیبایی
نثر روان: انسان در تمام موجودات، بزرگتر و زیباتر از خداوند پیدا نمی‌کند. « انسان در شناخت بزرگی و جمال خداوند ناتوان است »

بیت نهم:

تأمل در آیینۀ دل کنی صفایی به تدریج حاصل کنی
نثر روان: اگر به دل و درون خود توجه کنی، کم کم وجودت از آلودگی‌ها پاک می‌شود.



آئینه دل: ← تشبیه « دل مانند آینه است »

بیت دهم:

مُحال است سعدی که راه صفا توان رفت جز بر پی مصطفی

مُحال: غیر ممکن مصطفی: لقب حضرت محمد (ص)

نثر روان: ای سعدی، تنها راه برای رسیدن به صفا و پاکی از آلودگی‌ها، پیروی از حضرت محمد(ص) است.

فائزه محرابی

مصطفی ناصری

پیش از اینها

شاعر: قیصر امین پور

قالب شعر: مثنوی

آثار: در کوچه های آفتاب، تنفس صبح، مثل چشمه مثل رود، به قول پرستو، آیینه های ناگهان

بیت اول:

پیش از اینها فکر می کردم خدا خانه ای دارد میان ابرها

پیش از اینها: در گذشته

نثر روان: در گذشته فکر می کردم که خدا، خانه ای در میان ابرها دارد.

بیت دوم:

مثل قصر پادشاه قصه ها خشتی از الماس و خشتی از طلا

خشت: آجر

نثر روان: مانند قصر پادشاه قصه ها، آجرهای خانه اش از الماس و طلاست.

تشبیه: ← خانه خدا به قصر پادشاه

بیت سوم:

پایه های برجش از عاج و بلور بر سر تختی نشسته با غرور

پایه: ستون عاج: استخوان فیل که گران قیمت است و در ساختن اشیای تزیینی به کار می رود

نثر روان: ستون های کاخش از جنس عاج و بلور است و خودش با غرور کامل روی تخت پادشاهی نشسته است.

بیت چهارم:

ماه، برق کوچکی از تاج او هر ستاره، پولکی از تاج او

نثر روان: فکر می کردم ماه، درخشش کوچکی از تاج خداوند است و هر ستاره ای یکی از پولک های روی تاج اوست.

بیت پنجم:

رعد و برق شب، طنین خنده اش سیل و طوفان، نعره توفنده اش

طنین: صدا، آواز توفنده: غوغا کننده، ویران کننده

نثر روان: صدای رعد و برق شبانه را، صدای خنده های خداوند تصور می کردم و حوادثی مثل سیل و طوفان را صدای عصبانیت و خشم او می دانستم.

بیت ششم:

هیچ کس از جای او آگاه نیست هیچ کس را در حضورش راه نیست
نثر روان: هیچکس نمی داند جای او کجاست و هیچکس اجازه ندارد به حضور او برود و او را ببیند.

بیت هفتم:

آن خدا بی رحم بود و خشمگین خانه اش در آسمان، دور از زمین
نثر روان: آن خدایی که من تصور می کردم، بی رحم و خشمگین بود و خانه اش در آسمان و دور از زمین بود.

بیت هشتم:

بود، اما در میان ما نبود مهربان و ساده و زیبا نبود
نثر روان: آن خدا وجود داشت اما در بین ما نبود. مهربان و ساده و زیبا نبود.

بیت نهم:


در دل او، دوستی جایی نداشت مهربانی هیچ معنایی نداشت
نثر روان: دوستی برایش بی معنی بود و مهربان بودن را نمی دانست.

بیت دهم:

هر چه می پرسیدم از خود از خدا از زمین از آسمان از ابرها
نثر روان: هر چه از دیگران در مورد خدا، آسمان و زمین می پرسیدم

بیت یازدهم:

زود می گفتند: این کار خداست پرس و جو از کار او کاری خطاست

خطا: اشتباه 

نثر روان: سریع می گفتند: این قسمت و حکمت است و پرسیدن در مورد کارهای خداوند، نادرست و اشتباه است.

بیت دوازدهم:

نیت من در نماز و در دعا ترس بود و وحشت از خشم خدا

نیت: قصد، هدف 

نثر روان: نیت و قصد من از خواندن نماز و دعا، تنها در امان ماندن از خشم او بود.



بیت سیزدهم:

پیش از اینها، خاطر م دلگیر بود از خدا در ذهنم این تصویر بود
نثر روان: در گذشته تصویر خوبی از خدا نداشتم و ناراحت بودم

بیت چهاردهم:

تا که یک شب دست در دست پدر راه افتادم به قصد یک سفر
نثر روان: تا اینکه یک شب همراه با پدرم به قصد سفر به راه افتادیم.

بیت پانزدهم:

در میان راه، در یک روستا خانه‌ای دیدیم خوب و آشنا
نثر روان: در میان راه در یک روستا، خانه‌ای خوب و آشنا دیدیم.

بیت شانزدهم:

زود پرسیدم: پدر، اینجا کجاست؟ گفت: اینجا خانه خوب خداست
نثر روان: زود از پدرم پرسیدم: اینجا کجاست؟ پدرم گفت: اینجا خانه خوب خداوند است.

بیت هفدهم:

گفت: اینجا می‌شود یک لحظه ماند گوشه‌ای خلوت نمازی ساده خواند
نثر روان: پدرم گفت: اینجا می‌شود برای لحظاتی توقف کرد و در گوشه‌ای خلوت، نماز خواند.

بیت هجدهم:

با وضویی دست و رویی تازه کرد با دل خود گفت و گویی تازه کرد
نثر روان: با وضو گرفتن، آبی به دست و صورت خود بزنیم و با خودمان، خلوت و گفتگو کنیم.

بیت نوزدهم:

گفتمش: پس آن خدای خشمگین خانه‌اش اینجاست؟ اینجا در زمین؟
نثر روان: به پدرم گفتم: پس آن خدای خشمگین و عصبانی، خانه‌اش اینجاست؟ و در روی زمین خانه دارد؟

بیت بیستم:

گفت: آری خانه او بی ریاست
فرش هایش از گلیم و بور ریاست

بی ریا: ساده، بدون ناپاکی
بورییا: حصیری که از نی می‌بافند

گلیم: نوعی فرش

نثر روان: پدرم گفت: بله. خانه خدا ساده و بدون ناپاکی است. فرش‌های این خانه نیز چیزی جز گلیم و حصیر نیست.

بیت بیستم و یکم:

مهربان و ساده و بی کینه است
مثل نوری در دل آینه است

نثر روان: خداوند، مهربان و ساده و بی کینه است و مانند نوری در دل آینه است.

مثل نوری در دل آینه است: ← تشبیه «خداوند به نور تشبیه شده است»

بیت بیست و دوم:

عادت او نیست خشم و دشمنی
نام او نور و نشانش روشنی

نثر روان: خداوند دارای خشم و دشمنی نیست و نام او نور و نشانه‌اش روشنایی است.

بیت، اشاره دارد به آیه قرآن: الله نور کل نور

بیت بیست و سوم:

تازه فهمیدم خدایم این خداست
این خدای مهربان و آشناست

نثر روان: تازه متوجه شدم که خدای من، این خدا است که خوب و مهربان و آشنا است.

بیت بیست و چهارم:

دوستی از من به من نزدیک‌تر
از رگ گردن به من نزدیک‌تر

نثر روان: خداوند مانند دوستی است که از خودم به من نزدیک‌تر است و حتی از رگ گردن هم به بنده‌هایش نزدیک‌تر است.

بیت، اشاره دارد به آیه قرآن: نحن اقرب الیه من حبل الوريد: ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم.

بیت بیست و پنجم:

می‌توانم بعد از این، با این خدا
دوست باشم، دوست، پاک و بی‌ریا

نثر روان: از این به بعد می‌توانم با این خدا، دوست باشم و یک دوستی پاک و بی‌ریا داشته باشم.

دانش ادبی: یادآوری

نثر: سخنی است که دارای وزن و قافیه نباشد. به تمام متن‌های کتاب که شعر نیستند، نثر گفته می‌شود.

مثال: از شگفت‌انگیزترین پرندگان در آفرینش، طاووس است.

نظم: سخنی است که دارای وزن و قافیه باشد. به تمام شعرها، نظم گفته می‌شود.

مثال: به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

جملهٔ زبانی و ادبی

جملهٔ زبانی: جمله‌ای است که مقصود و منظوری را ساده و بدون زیبایی‌های ادبی بیان می‌کند.

مثال: خورشید طلوع کرد.

جملهٔ ادبی: جمله‌ای است که مقصود و منظوری را زیبا، تاثیرگذار و همراه با آرایه‌های ادبی بیان می‌کند.

مثال: صبحگاهان، خورشید خانم از پشت کوهها به مردم شهر سلام کرد.

مثال بیشتر:

زبانی: باران از آسمان می‌بارد. ادبی: قطرات باران مانند دانه‌های الماس از آسمان بر زمین ریخت.

زبانی: دوستم زیبا است. ادبی: چهره‌ی دوستم مانند گل‌های بهاری زیباست.

قافیه و ردیف

قافیه: به کلماتی که در انتهای هر دو مصراع می‌آیند، هم وزن و هم آهنگ هستند و در حرف یا حروفی با هم مشترک هستند، قافیه می‌گویند. قافیه معمولاً قبل از ردیف در شعر می‌آید.

مثال:

تامل در آیینۀ دل کنی صفایی به تدریج حاصل کنی

دل و حاصل: قافیه هستند زیرا دارای آهنگ هستند، در انتهای مصراع آمده‌اند، حرف مشترک آنها « ل » است

تا که یک شب دست در دست پدر راه افتادم به قصد یک سفر

پدر و سفر: قافیه هستند زیرا دارای آهنگ هستند، در انتهای مصراع آمده‌اند، حرف مشترک آنها « ر » است

ردیف: به کلماتی که دقیقاً مثل هم باشند و بعد از قافیه بیایند، ردیف می‌گویند. ردیف کلمه‌ای است که در پایان دو مصراع، تکرار می‌شود.

مثال:

هیچکس از جای او آگاه نیست هیچکس را در حضورش راه نیست { **نیست:** ردیف }

با وضویی دست و رویی تازه کرد با دل خود گفت و گویی تازه کرد { **تازه کرد:** ردیف }

نکته: گاهی یک شعر یا یک بیت می‌تواند ردیف نداشته باشد.

مثال:

عادت او نیست خشم و دشمنی نام او نور و نشانش روشنی




دشمنی و روشنی: قافیه هستند. « این بیت، ردیف ندارد »

به خدا چه بگوییم؟

برگرفته از کتاب « رسالهٔ قشیریہ » ابوالقاسم قشیری


نثر: ساده و روان


روزی غلامی گوسفندان اربابش را به صحرا بُرد. گوسفندان در دشت سرگرم چَرا بودند که مسافری از راه رسید و با دیدن انبوه گوسفندان به سراغ آن غلام (چوپان) رفت و گفت: «از این همه گوسفندان، یکی را به من بده.»

غلام: خدمتکار  ارباب: صاحب، رییس  انبوه: زیاد، فراوان 

نثر روان: روزی خدمتکاری گوسفندان صاحب خود را برای چرا به صحرا برده بود. وقتی گوسفندان مشغول چرا بودند مسافری از راه رسید و با دیدن آن همه گوسفند، پیش خدمتکار رفت و گفت: از این همه گوسفند یکی را به من بده

چوپان گفت: نه نمی توانم این کار را بکنم؛ هرگز! مسافر گفت: یکی را به من بفروش چوپان گفت: گوسفندان از آن من نیست» مرد گفت: «خداوندش را بگوی که گرگ ببرد» غلام گفت: «به خدا چه بگوییم

خداوند: صاحب 

نثر روان: چوپان گفت: من نمی توانم این کار را بکنم؛ هرگز! مسافر گفت: پس یکی را به من بفروش چوپان گفت: گوسفندان مال من نیست. مرد گفت: به صاحب گوسفند بگو یکی را گرگ برده است. غلام گفت: به خدا چه بگوییم؟! 

تاکید حکایت بر این است که همیشه و در همه حال امانتدار باشیم و بدانیم که خدا شاهد اعمال ما است.

مصطفی ناصری

خوب، جهان را ببین

برگرفته از ترجمه نهج البلاغه

نثر: ساده وران

واژه های مهم

عظمت: بزرگی

انباشته شده: جمع شده

برافراشته: بلند کرده

خزان: پاییز

زر: طلا

ناب: خالص

جلوه: ظاهر، پیدایی

کاکل: تاج

شکاف: سوراخ

خالق: آفریننده

بی همتا: بی مانند

اسرار: رازها

پرتو: روشنایی

حدقه: کاسه چشم، مردمک چشم

دفع: دور کردن

جثه: اندام، بدن

فراز: بلندی، بالا

درهم آمیخته: ترکیب شده

صور تگرماهر

شاعر: قآنی شیرازی

قالب شعر: قصیده

اثر: پریشان

بیت اول:

راستی را کس نمی داند که در فصل بهار از کجا گردد پدیدار، این همه نقش و نگار؟

نور روان: به راستی کسی نمی داند که در فصل بهار، اینهمه زیبایی از کجا به وجود آمده است؟

بیت دوم:

عقل ها حیران شود کز خاک تاریک نژند چون برآید این همه گل های نغز کامکار؟

حیران: متعجب نژند: سرد و بی روح چون: چگونه نغز: خوب و نیکو

کامکار: کامروا، خوشبخت

نثر روان: عقل انسان متعجب می‌شود که چگونه از این خاک تاریک و سرد، اینهمه گل‌های زیبا و خوش رنگ به وجود آمده است؟

✿ عقل‌ها حیران شود: ← تشخیص

بیت سوم:

چون نپرسی کاین تمائیل از کجا آمد پدید؟ چون نجویی کاین تصاویر از کجا شد آشکار؟

✿ تمائیل: تصویرها ✿ چون: چرا

نثر روان: چرا نمی‌پرسی که اینهمه تصاویر زیبا از کجا به وجود آمده‌اند؟ چرا جستجو نمی‌کنی که اینهمه تصاویر از کجا آمده‌اند؟

بیت چهارم:

برق از شوق که می‌خندد بدین سان قاه قاه؟ ابر از هجر که می‌گرید بدین سان زار زار؟

✿ هجر: دوری ✿ قاه قاه: صدای بلند خنده ✿ زار زار: با ناله گریستن

نثر روان: رعد و برق از اشتیاق چه کسی با صدای بلند می‌خندد؟ ابر از دوری چه کسی اینگونه زار زار گریه می‌کند؟

✿ می‌خندد و می‌گرید: ← متضاد ✿ خندیدن و گریه کردن ابر: ← تشخیص

بیت پنجم:

کیست آن صورتگر ماهر که بی تقلید غیر این همه صورت برد بر صفحه هستی به کار؟

✿ صورتگر: نقاش (منظور از صورتگر: خداوند) ✿ صورت: نقش ✿ صفحه هستی: دنیا، جهان

نثر روان: آن نقاش ماهر و توانا چه کسی است که بدون تقلید از دیگران، اینهمه نقش و نگار در جهان به کار برده است؟

✿ صفحه هستی: ← تشبیه « هستی به صفحه تشبیه شده است »

« مفهوم بیت: خداوند، بزرگ ترین نقاش طبیعت است. »

دانش ادبی: تشبیه و ارکان تشبیه

تشبیه: وقتی کسی یا چیزی را به چیز دیگر، مانند می‌کنیم، از تشبیه استفاده کرده‌ایم.

مانند:

* مادرم مانند گل زیبا است. * دلش مانند دریا، بخشنده است.

ارکان تشبیه: هر تشبیه چهار رکن دارد:

۱. **مُشَبَّه:** کلمه‌ای است که آن را به چیز دیگر، شبیه و مانند کرده‌اند. مشبه معمولاً در ابتدای جمله می‌آید.

۲. **مُشَبَّه بَه:** چیزی که مشبه، به آن شبیه و مانند شده است.

۳. **وَجْه شَبَه:** کلمه‌ای است که شباهت بین مشبه و مشبه به را بیان می‌کند.

۴. **أَدَات:** به کلمات { مثل، مانند، همچون، چون، همانند، بسان، چو، چونان و... } که نشانگر تشبیه هستند، ادات می‌گویند.

مثال:

* تنش چون بید، لرزان است. {تنش: مشبه - چون: ادات - بید: مشبه به - لرزان: وجه شبه}

* علی (ع) مانند شیر، شجاع است. {علی: مشبه - مانند: ادات - شیر: مشبه به - شجاع: وجه شبه}

* موهایش همچون برف، سپید شده است. {موهایش: مشبه - همچون: ادات - برف: مشبه به - سپید: وجه شبه}

* ایام گل، چو عمر، به رفتن شتاب کرد. {ایام گل: مشبه - چو: ادات - عمر: مشبه به - به رفتن شتاب کرد: وجه شبه}

نکته: گاهی اوقات، رکن سوم و چهارم در تشبیه، حذف می‌شود.

مثال:

درخت دوستی {درخت: مشبه ---- دوستی: مشبه به ---- دوستی به درخت، شبیه شده است.}

باران رحمت {باران: مشبه ---- رحمت: مشبه به ---- رحمت به باران، شبیه شده است.}

ارمغان ایران

برگرفته از کتاب «فرزند ایران» میر جلال الدین کزازی

نثر: ساده و روان

واژه های مهم

| | |
|--------------------------|-----------------------|
| پیراسته: پاکیزه، آراسته | کهن: قدیمی |
| آلایش: آلودگی | درازنا: طول: درازا |
| پلشتی: آلودگی، ناپاکی | سپند: مقدس، ارجمند |
| ددی: وحشی گری | قَر: شکوه |
| والایی: ارجمندی | فروغ: روشنایی |
| خاستگاه: محل پیدایش | فرزانگی: دانایی |
| بُخردان: دانایان | فرهیخته: ادب آموخته |
| روشن رای: نیک اندیش | تیره رای: بد اندیش |
| گُرد: پهلوان | خیره روی: گستاخ |
| پُردل: شجاع | ارمغان: سوغات، هدیه |
| همگنان: همگان، همه | خرد: عقل |
| بُن جان: صمیم دل، ته قلب | پاس: احترام، حق شناسی |
| تبار: اصل، نژاد | خامه: قلم |
| نستوه: خستگی ناپذیر | نزاده: اصیل، نجیب |
| سزاوار: لایق، شایسته | بسنده: کافی |
| دریغ: کوتاهی | خَرْد: کوچک، ریز |
| خیرگی: حیرت | سِتبر: محکم |
| خوار: پست، ذلیل | سَتوار: پایدار، ثابت |
| بیشه: نی زار، جنگل کوچک | تکاپوی: تلاش، کوشش |

چند نکته مهم از متن درس:

- ☀️ سرفرود آوردن: ← کنایه از احترام گذاشتن
- ☀️ استوار چون کوه می کوشند: ← تشبیه
- ☀️ شیر شیران هستی: ← تشبیه
- ☀️ بیشه فرهنگ و ادب و اندیشه: ← تشبیه «فرهنگ و ادب و اندیشه را به بیشه تشبیه کرده است
- ☀️ بار بر دوش نهادن: ← کنایه از مسئولیت بر عهده کسی گذاشتن

دانش ادبی: واج آرای یا نغمه حروف

واج آرای: به تکرار یک حرف یا صدا (صامت، مصوت) در یک عبارت یا بیت، واج آرای یا نغمه حروف گفته می شود.

صامت: به تمام حروف الفبا، صامت گفته می شود.

مانند: آ، ب، پ، ت، ث، ج، چ، ح، خ، د، ذ، ر، ز، ژ، س، ش، ص،

مصوت: به دو دسته تقسیم می شود:

۱. مصوت کوتاه: - ، - ، -

۲. مصوت بلند: آ، ای، او

مثال:

★ خیال خال تو با خود، به خاک خواهم برد:

« واج آرای در حرف خ »

★ جان بی جمال جانان، میل جهان ندارد:

« واج آرای در حرف ج »



★ ریاست به دست کسانی خطاست، که از دستشان، دستها بر خداست:

« واج آرای در حرف س »

همدلی و اتحاد


نثر: ساده و روان برگرفته از کتاب «جامع التواریخ» خواجه رشید الدین فضل الله

فرمانروایی فرزندان خود را پند می داد و در آن میان چوبه تیری از تیردان بیرون کشید و به ایشان داد و گفت: « بشکنید » به اندک نیرویی شکستند دیگر بار دو عدد داد. باز به آسانی شکستند.

پند: نصیحت  چوبه تیر: تیر چوبی  تیردان: جعبه تیر  دیگر بار: باردیگر 

نثر روان: پادشاهی فرزندان خود را نصیحت می کرد و در حال نصیحت کردن یک تیر چوبی را از جعبه تیر بیرون آورد و به فرزندان داد و گفت: بشکنید همه به راحتی شکستند. باردیگر دو تیر به هریک داد و دوباره تیرها را شکستند.

بدین ترتیب بر تعداد چوب ها افزود تا به بیش از ده رسانید. آنگاه زور آزمایان از شکست آن در ماندند.

زور آزمایان: کسانی که با هم رقابت می کردند 

نثر روان: به همین شکل بر تعداد تیرها اضافه کرد تا به بیشتر از ده تیر رسید. در این هنگام فرزندان که در شکستن تیرها با هم رقابت می کردند نتوانستند تیرها را بشکنند.

تاکید حکایت بر داشتن همدلی و اتحاد برای کسب موفقیت و پیروزی است.

مصطفی ناصری

نثر: ساده و روان

واژه های مهم

| | |
|-------------------------------|-----------------------------------|
| نصیب: بهره، قسمت | حکیم: انسان دانا |
| آرمان: آرزو | تصور: پنداشتن، فکر کردن |
| اصول: ریشه‌ها، پایه‌ها | منطقی: آنچه از روی عقل و فکر باشد |
| نشیب: سرازیری | فراز: بالا |
| آراسته: زیبا، مرتب | مهارت: توانایی در کار، ماهر بودن |
| نظیر: مثل، مانند | مشقت: رنج، زحمت |
| تدبیر: اندیشیدن | استعداد: توانایی |
| طراوت: شادابی، تازگی | چیرگی: پیروزی |
| توکل: کار خود را به خدا سپردن | سرشار: پر |
| | سنجیده: دقیق، حساب شده |

دانش زبانی: یادآوری اجزای جمله و معرفی اسم

نهاد: به کلمه یا کلمه هایی که معمولاً در ابتدای جمله می آیند و انجام کاری یا داشتن حالتی به آن ها نسبت داده می شود «نهاد» می گویند.

مانند: «نوجوانی، دوره شور و شوق و شکوفایی است.» ← (نوجوانی) نهاد

نکته مهم: برای پیدا کردن نهاد، اگر شعر داشته باشیم ابتدا اجزای جمله را مرتب و سر جای خودش قرار می دهیم، بعد نهاد و سایر قسمت های خواسته شده را مشخص می کنیم.

مانند: « بر درختی شکوفه ای خندید در کتابی بهار معنا شد »

« شکوفه بر درخت خندید و بهار در کتابی معنا شد » (شکوفه ← نهاد جمله اول - بهار ← نهاد جمله دوم) «

برای پیدا کردن نهاد از این دو سوال + فعل کمک می گیریم. ۱- چه کسی؟ ۲- چه چیزی؟

مانند: « عاقل ابتدا فکرمی کند و بعد زبان می گشاید » چه کسی فکر می کند؟ عاقل ← نهاد

مانند: « تیر با سرعت به قلب هدف اصابت کرد » چه چیزی اصابت کرد؟ تیر ← نهاد

نکته: گاهی نهاد از جمله حذف می شود.

مانند: با بهاری که می رسد از راه سبز شو تازه شو بهاری شو (تو ← نهاد حذف شده است).

متمم

متمم: کلمه ای است که بعد از حرف اضافه در جمله می آید. حرف اضافه مانند «از، به، در، با، بی، بر، برای» قبل از متمم به کار می روند و نشانه متمم (حرف اضافه) هستند.

مثال:

پدرم از سفر برگشت. (سفر: متمم)

دانش آموزان به پارک رفتند. (پارک: متمم)

علی روزنامه را به دوستش داد. (دوستش: متمم)

مینا کتاب را از بازار خرید. (بازار: متمم)

مفعول

مفعول، کلمه ای است که قبل از نشانه «را» در جمله می آید.

مثال: دوستم، کتاب را برداشت. کودک، غذا را خورد. مریم، دوستش را دید.

نکته: هرگاه نشانه «را» در جمله نبود، برای تشخیص مفعول، دو راه وجود دارد:

راه اول: جمله را با «چه کسی را یا چه چیزی را» سوالی می کنیم، اگر جمله معنی داد، آن واژه مفعول است.

مثال: علی، سیب خورد. علی چه چیزی را خورد؟ علی سیب را خورد. سیب: مفعول

مثال: پرنده، دانه خورد. پرنده چه چیزی را خورد؟ پرنده دانه را خورد. دانه: مفعول

راه دوم: خودمان نشانه «را» را بعد از واژه اضافه می کنیم. اگر جمله معنی داد، آن واژه مفعول است.

مثال: مادرم، لباس خرید. مادرم، لباس «را» خرید. لباس: مفعول

مثال: پرستار، آمیول زد. پرستار، آمیول «را» زد. آمیول: مفعول

اسب، سریع دوید.

راه اول: اسب، چه چیزی را دوید؟ معنی ندارد. { این جمله مفعول ندارد. }

راه دوم: اسب، سریع «را» دوید. معنی ندارد. { این جمله مفعول ندارد. }

دانش زبانی: اسم

اسم: به کلماتی که برای نامیدن کسی یا چیزی به کار می‌روند، اسم می‌گویند.

اسم می‌تواند در جایگاه نهاد، مفعول و یا متمم قرار گیرد.

مثال:

زهرا کتاب را برداشت.

{ زهرا: نهاد « اسم » ---- کتاب: مفعول « اسم » ---- برداشت: فعل }

دوستم به سفر رفت.

{ دوستم: نهاد « اسم » ---- سفر: متمم « اسم » ---- رفت: فعل }

***نتیجه می‌گیریم: اجزای اصلی تشکیل دهنده جمله، « اسم و فعل » هستند.**


راه نیک‌بختی

شاعر: ایرج میرزا

قالب شعر: مثنوی

بیت اول:

زین گفته، سعادت تو جویم پس یاد بگیر، هر چه گویم

سعادت: خوشبختی 

نثر روان: با گفتن این سخنان، خوشبختی را برای تو می‌خواهم. پس هر چه می‌گویم خوب یاد بگیر.

بیت دوم:


می‌باش به عمر خود سحر خیز وز خواب سحرگهان بهره‌یز

نثر روان: در زندگی سحر خیز باش و از خواب صبحگاهی، دوری کن.

بیت سوم:

با مادر خویش، مهربان باش آماده خدمتش به جان باش

نثر روان: با مادرت مهربان باش و همیشه آماده خدمت به او باش.

آماده خدمتش به جان باش: ← کنایه از آماده خدمت بودن با دل و جان 

بیت چهارم:


با چشم ادب، نگر پدر را از گفته او مپیچ، سر را

نثر روان: با پدر خود با ادب رفتار کن و از فرمان او سرپیچی نکن.

چشم ادب: ← تشخیص  مپیچ سر را: ← کنایه از نافرمانی

بیت پنجم:

چون این دو شوند از تو خرسند خرسند شود ز تو خداوند

خُرسند: راضی 

نثر روان: وقتی پدر و مادر از تو راضی باشند، خداوند نیز از تو راضی می‌شود.

بیت ششم:

چون بادب و تمیز باشی پیش همه کس، عزیز باشی

نثر روان: وقتی بادب و پاکیزه باشی، پیش همه عزیز و دوست داشتنی هستی.

بیت هفتم:

می کوش که هر چه گوید استاد گیری همه را به چابکی یاد
 می کوش: تلاش کن، بکوش استاد: معلم چابکی: زیرکی، با سرعت
 نثر روان: تلاش کن تا هر چیزی که معلمت می گوید، به سرعت آنها را یاد بگیری.

بیت هشتم:

زنها مگو سخن به جز راست هر چند تو را در آن ضررهاست
 زنها: مواظب باش مواظب باش
 نثر روان: مواظب باش به جز سخن راست، حرفی نزنی هر چند گفتن حرف راست، به ضرر تو باشد.
 اشاره به حدیث: النجاه فی الصدق

بیت نهم:

هر شب که روی به جامه خواب کن نیک، تامل اندر این باب
 جامه خواب: بستر خواب تامل: فکر کردن
 نثر روان: هر شب که برای خوابیدن به رختخواب می روی، در این باره خوب فکر کن.

بیت دهم:

کان روز به علم تو چه افزود وز کرده خود چه برده ای سود
 نثر روان: که آن روز به دانش تو چه چیزی اضافه کرد؟ و از اعمال و رفتارت چه سودی برده ای؟

بیت یازدهم:

روزی که در آن نکرده ای کار آن روز ز عمر خویش، شمار
 نثر روان: روزی که در آن هیچ کاری نکرده ای، آن روز را جزء عمرت حساب مکن.

دانش ادبی: ادبیات اندرزی

ادبیات تعلیمی: به سروده ها و نوشته هایی که سرشار از پند و اندرز و نصیحت است و در آنها راه بهتر زیستن و خوشبختی را نشان می دهد، ادبیات اندرزی یا تعلیمی می گویند.
 مانند: کتاب بوستان و گلستان سعدی، مثنوی مولانا و

آداب نیکان

برگرفته از کتاب «جامع التمثیل» محمدحبله رودی

نثر: ساده و روان

واژه های مهم

| | |
|--------------------------------------|-----------------------------------|
| عارف: دانا، آگاه | به قدر: به اندازه |
| مریدان: ارادتمندان، شاگردان | مستمعان: شنوندگان |
| از پی: به دنبال | از بهر: به خاطر |
| مرا با او کار است: من با او کار دارم | معترف: اعتراف کردن، به زبان آوردن |
| ارشاد: راهنمایی | دعوی: ادعا کردن |
| عرض کرد: گفت، بیان کرد | بغض: گرفتگی گلو |
| باری: آگاه باش | دستاورد: نتیجه |
| مرشد: راهنما | طعام: غذا |

اخلاق رایانه ای

| | |
|--|------------------------|
| زیست: زندگی کردن | سنت: راه، روش |
| چرتکه: وسیله شمارش اعداد (نوعی ماشین حساب) | حریم: قلمرو، محدوده |
| چاپار: نامه رسان | معیار: اندازه |
| اسطرلاب: ابزار تعیین ستارگان | حرمت: احترام |
| عصر: دوره، زمان | پاس داشتن: مراقبت کردن |
| چیرگی: تسلط | حصار: دیوار |
| هنجار: روش، رفتار | رهاورد: هدیه، سوغات |
| مظاهر: نشانه ها | جمال: زیبایی |
| متعالی: بلند مرتبه | غفلت: بی خبری |
| بی هیاهو: بی سر و صدا | فضایل: خوبی ها |

برخی از آرایه های متن:

اینترنت پنجره ای است: ← تشبیه

این ابزارها همچون بمب ویرانگری خواهند شد: ← تشبیه

دانش زبانی: گروه اسمی و هسته

گروه اسمی: گروه اسمی یکی از ارکان جمله است و می تواند یک کلمه یا بیشتر باشد.

مثال: دانش آموز باهوش {گروه اسمی} - لباس بلند {گروه اسمی} - زهرا آمد {زهرا: گروه اسمی}

مهم ترین جزء گروه اسمی، **هسته** است. **هسته** معمولاً اولین کلمه ای است که در جمله، نشانه کسره {-} می گیرد.

دانش آموز باهوش {دانش آموز: هسته} - لباس بلند {لباس: هسته} - زهرا آمد {زهرا: هسته}

گروه اسمی می تواند نقش نهاد، مفعول، متمم، مسند داشته باشد.

مثال:

دانش آموز، باهوش است {دانش آموز: نهاد، باهوش: مسند}

خیاط، لباس را با پارچه خوب دوخت {خیاط: نهاد - لباس: مفعول - پارچه خوب: متمم}

نکته ۱: کلمه یا کلماتی که **قبل از هسته** می آیند، **وابسته پیشین** نام دارند و کلمه یا کلماتی که **بعد از هسته** می آیند، **وابسته پسین** نام دارند.

نکته ۲: اگر در یک گروه اسمی، هیچ یک از کلمات صدای کسره نداشت؛ **آخرین کلمه، هسته است.**

مثال: این دو مرد {مرد: هسته} همین شهر {شهر: هسته}

نکته ۳: یک کلمه (اسم) به تنهایی هم می تواند گروه اسمی باشد.

مثال: کلاس {کلاس: هسته}

نثر: ساده و روان


برگرفته از کتاب «اسرار التوحید» محمدبن منور

وقتی جولاهه‌ای به وزارت رسیده بود. هر روز بامداد برخاستی و کلید برداشتی و در خانه باز کردی و تنها در آن جا شدی و ساعتی در آنجا بودی. پس برون آمدی و به نزد امیر رفتی.

جولاهه: بافنده  بامداد: صبح خیلی زود  ساعتی: زمانی، مدتی  امیر: فرمانروا، حاکم


نثر روان: زمانی یک بافنده، وزیر شده بود. هر روز صبح خیلی زود از خواب بلند می‌شد و کلید را برمی‌داشت و تنها وارد خانه خود می‌شد و مدتی را آنجا می‌ماند سپس بیرون می‌آمد و پیش فرمانروا می‌رفت.

امیر را خبر دادند که او چه می‌کند. امیر را خاطر بر آن شد تا در آن خانه چیست؟ روزی ناگاه از پس وزیر بدان خانه در شد. گودالی دید در آن خانه چنان که جولاهگان را باشد. وزیر را دید پای بدان گودال فرو کرده.

از پس: به دنبال 

نثر روان: به امیر خبر دادند که وزیر هر روز این کار را انجام می‌دهد. حاکم نگران شد که در آن خانه چه خبر است؟ روزی حاکم ناگهان به دنبال وزیر وارد آن خانه شد. در آن خانه چاله ای دید مانند چاله ای که بافندگان دارند. وزیرش را دید که وارد آن گودال شده است.

امیر او را گفت: که این چیست؟ وزیر گفت: یا امیر، این همه دولت که مرا هست همه از امیر است. ما ابتدای خویش فراموش نکرده ایم که ما این بودیم. هر روز زندگی گذشته خود را به یاد می‌آورم، تا خود به غلط نیفتم. امیر انگشتی از انگشت بیرون کرد و گفت: بگیر و در انگشت کن، تاکنون وزیر بودی، اکنون امیری.

دولت: خوشبختی 

نثر روان: حاکم به وزیر گفت: این چیست؟ وزیر گفت: ای حاکم این همه خوشبختی که من دارم همه بخاطر لطف حاکم است. من آغاز کار خود را از یاد نبرده‌ام که یک بافنده بودم. من هر روز زندگی گذشته خود را مرور می‌کنم تا دچار اشتباه نشوم. «مغرور نشوم» حاکم انگشتی خود را به وزیر داد و گفت: تا الان وزیر بودی اما حالا لیاقت حاکم شدن را داری!

تاکید حکایت بر تواضع و فروتنی انسان در تمام زندگی است تا دچار غرور و تکبر نشود.

آزادگی

شاعر: عبدالرحمن جامی

قالب شعر: مثنوی

آثار: بهارستان، نفحات الانس

بیت اول:

خارکش پیری با دلخ درشت پشته‌ای خار همی برد به پشت

دلخ: لباس پشمی که فقیران می‌پوشند درشت: زبر، خشن

نثر روان: پیرمرد خارکشی با لباس پشمین، تعداد زیادی خار بر پشتش گذاشته بود و حمل می‌کرد.

پشت و پشته: ← جناس

بیت دوم:

لنگ لنگان قدمی برمی‌داشت هر قدم، دانه شگری می‌کاشت

نثر روان: لنگ لنگان راه می‌رفت و هر قدمی که برمی‌داشت، خدا را شکر می‌گفت.

دانه شکر: ← شکرگزاری به کاشتن دانه تشبیه شده است.

بیت سوم:

کای فرازنده این چرخ بلند و ای نوازنده دل‌های نژند

فرازنده: بلند کننده نوازنده: نوازشگر نژند: اندوهگین چرخ بلند: آسمان

نثر روان: که ای بلند کننده آسمان و ای نوازشگر دل‌های غمگین.

بیت چهارم:

کنم از جیب، نظر تا دامن چه عزیزی که نکردی با من

جیب: یقه عزیزی: ارجمندی

نثر روان: وقتی از سر تا پای خود را نگاه می‌کنم، می‌بینم که همه نوع بزرگواری در حقم کرده‌ای.

بیت پنجم:

در دولت به رخم بگشادی تاج عزت به سرم بنهادی

دولت: خوشبختی عزت: ارجمندی

نثر روان: در خوشبختی را به رویم باز کردی و بزرگی را مانند تاج بر سر من گذاشتی. (به من بزرگی دادی)

تاج عزت: ← عزت به تاج، شبیه شده است.

بیت ششم:

حد من نیست ثنایت گفتن گوهر شکر عطایت سفتن

🌻 ثنا: شکر، سپاس 🌻 عطا: بخشش 🌻 سفتن: سوراخ کردن، ساییدن

نثر روان: من در حدی نیستم که بتوانم تو را به خوبی ستایش کنم و از عهده شکرگزاری نعمت‌های تو برآیم.

بیت هفتم:

نوجوانی به جوانی مغرور رخس پندار همی راند ز دور

🌻 پندار: اندیشه، خیال، غرور 🌻 رخس: اسب

نثر روان: نوجوانی که به جوانی خودش مغرور بود، در حالی که اسبِ غرور را می‌راند، به پیر مرد نزدیک شد.

🌻 رخس پندار: ← تشبیه (فکر و خیال به اسب تشبیه شده است)

بیت هشتم:

آمد آن شکر گزاریش به گوش گفت کای پیر خرف گشته، خموش

🌻 خرف: کم عقل 🌻 خموش: ساکت باش

نثر روان: شکرگزاری پیرمرد به گوش جوان رسید و گفت: ای پیرمرد نادان، ساکت باش.

بیت نهم:

خار بر پشت، زنی زین سان گام دولتت چیست؟ عزیزیت کدام؟

🌻 زین سان: اینگونه 🌻 گام: قدم 🌻 دولت: خوشبختی

نثر روان: خار بر پشت نهاده‌ای و اینگونه به سختی راه می‌روی، خوشبختی‌ات چیست و عزیزی‌ات کدام است؟

بیت دهم:

عزت از خواری نشناخته‌ای عمر در خارکشی باخته‌ای

🌻 خواری: ذلت، پستی

نثر روان: تفاوت بین بزرگی و ذلت و خواری را نمی‌دانی و عمرت را در خارکشی از دست داده‌ای.

🌻 عزت و خواری: ← تضاد 🌻 خوار و خار: ← جناس

بیت یازدهم:

پیر گفتا که چه عزت زین به؟ که نی‌ام بر در تو بالین نه

بالین: بستر، جای خواب

نثر روان: پیرمرد گفت: چه عزتی بالاتر از این که جای خوابم را کنار خانه تو پهن نمی‌کنم.

نی‌ام بر در تو بالین نه: ← کنایه از محتاج نبودن

بیت دوازدهم:

کی فلان چاشت بده یا شامم نان و آبی که خورم و آشامم

چاشت: نهار، غذای ظهر

نثر روان: که ای فلانی به من نهار یا شام بده و یا نان و آبی بده که بخورم و بیاشامم

بیت سیزدهم:

شکر گویم که مرا خوار نساخت به خسی چون تو گرفتار نساخت

خس: شخص پست و بی ارزش

نثر روان: خدا را شکر می‌گویم که مرا ذلیل و خوار نساخت و مرا به شخص پستی مثل تو گرفتار و نیازمند نکرد.

واج آرایی: ← حرف خ

بیت چهاردهم:

داد با این همه افتادگی‌ام عز آزادی و آزادگی‌ام

افتادگی: فروتنی

آزادی: رهایی

عز: ارجمندی، عزیز شدن

نثر روان: خداوند با تمام فقر و ناتوانی که دارم، به من سربلندی، آزاد بودن و بی‌نیازی بخشید.

واج آرایی: ← حرف ز

دانش ادبی: قالب مثنوی

مثنوی یا دوتایی: قالب شعری است که هر بیت، قافیه‌ای جداگانه دارد. شعرهایی که در قالب مثنوی سروده می‌شوند معمولاً بلند و طولانی هستند.

مهم‌ترین مثنوی‌های فارسی:

شاهنامه فردوسی، بوستان سعدی، مثنوی مولوی، لیلی و مجنون نظامی

طرز قرار گرفتن قافیه در قالب شعر مثنوی:



مثال:

| | |
|---|---------------------------|
| پس یاد بگیر، هر چه گویم {جویم، گویم: قافیه} | زین گفته، سعادت تو جویم |
| وز خواب سحرگهان بپرهیز {سحر خیز، بپرهیز: قافیه} | می‌باش به عمر خود سحر خیز |
| آماده خدمتش به جان باش {مهربان، جان: قافیه} | با مادر خویش، مهربان باش |

چنان که می‌بینید هر بیت، قافیه‌ای جداگانه دارد.

نوجوان باهوش

واژه های مهم

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| سرشناس: معروف، مشهور | حکمت: دانش و معرفت |
| شعرا: شاعران | بی نظیر: بی مانند |
| مکت: درنگ، سکوت | نامی: مشهور |
| لهجه: شکلی از زبان و گفتار | فلسفه: علم به حقایق موجودات |

توضیحات بیت های متن

بیت اول:

به جهان خرم از آنم که جهان، خرم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

جهان: تمام موجودات
خرم: شادابی

نثر روان: در دنیا، علت شادی من خداوند است که همه از وجود او خوشحال هستند. من عاشق کل این دنیا هستم زیرا کل دنیا از آن خداوند است.

بیت دوم:

به حلاوت بخورم زهر که شاهد، ساقی است
به ارادت بکشم درد که درمان هم از اوست

حلاوت: شیرینی
ارادت: علاقه مندی

نثر روان: با شیرینی و علاقه، زهر را می نوشم زیرا معشوق زبیروی من (خدا)، آن را تعارف می کند. با تمام وجود، دردها را تحمل می کنم زیرا که درمان همه دردها، خداوند است.

آشپز زاده وزیر

واژه های مهم

| | |
|----------------------|--------------------|
| هیاهو: سر و صدا | صدراعظم: نخست وزیر |
| دست و پا شکسته: ناقص | منشا: محل پیدایش |
| طراوت: شادابی | هلهله: فریاد شادی |

سکوت باغ را شکستن: ← کنایه از به هم زدن آرامش لب گزیدن: ← کنایه از افسوس خوردن
دست و پا شکسته: ← کنایه از ناقص و کم بودن

بیت:

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد دلِ رمیده ما را انیس و مونس شد

رمیده: بی‌قرار انیس: همدم مونس: همدم

نثر روان: ستاره‌ای در آسمان هستی، آشکار شد و در این دنیا، ارجمند گردید و برای دل‌های پریشان، یار و همدم شد.

گریه امیر

واژه های مهم

| | |
|----------------------|---------------------------|
| نامدار: معروف، مشهور | ذکاوت: زیرکی، باهوشی |
| شیوع: آشکار شدن | آبله کوبی: مبارزه با آبله |
| خرافات: باورهای غلط | واکسینه: واکسن زده شده |
| جهل: نادانی | رسا: بلند |

بر سر زبان ها بودن: ← کنایه از مشهور بودن

دانش زبانی: وابسته پسین « صفت بیانی »

وابسته پسین « صفت بیانی »: در گروه‌های اسمی، کلمه‌ای که بعد از هسته بیاید و صفت باشد، صفت بیانی نام دارد. صفت بیانی درباره ویژگی‌های اسم، توضیحاتی را بیان می‌کند.

صفت بیانی معمولاً پس از هسته می‌آید و وابسته پسین به شمار می‌آید.

مثال:

| | |
|-------------------------------|---------------------------------|
| لباس زیبا « زیبا: صفت بیانی » | گل خوشبو « خوشبو: صفت بیانی » |
| کلاس بزرگ « بزرگ: صفت بیانی » | دختر باهوش « باهوش: صفت بیانی » |

واژه های مهم

چالدران: منطقه ای در استان آذربایجان غربی که جنگی در آن رخ داد
 نمناک: مرطوب و خیس
 طبیب: پزشک
 توده: هر چه که یک جا جمع شده باشد

توضیحات بیت های متن

بیت اول:

ای هدهد صبا به سبا می فرستمت
 بنگر که از کجا به کجا می فرستمت
 هدهد: پرنده شانه به سر
 صبا: باد بهاری
 سبا: نام یک سرزمین
 نثر روان: ای باد صبا، تو را به عنوان پیک، به سرزمین سبا می فرستم. ببین که تو را از کجا به کجا می فرستم.
 هدهد صبا: تشبیه (باد صبا به هدهد تشبیه شده است)
 صبا و صبا: جناس
 « بیت اشاره دارد به داستان حضرت سلیمان و بلقیس »

بیت دوم:

حیف است طایری چو تو در خاکدانِ غم
 زین جا به آشیان وفا می فرستمت
 خاکدان غم: کنایه از دنیا
 چو تو: تشبیه
 آشیان وفا: خانه معشوق (خدا)
 نثر روان: حیف است پرنده ای مانند تو در این دنیا باشد، بنابراین تو را به سوی عشق و وفاداری می فرستم.

واژه های مهم

نیرنگ: فریب

استعمال: استفاده کردن

تحریم: منع کردن، جلوگیری کردن از چیزی

تنگنا: سختی

مرجع تقلید: کسی که در مسائل دینی از او تقلید کنند

توطئه: کشیدن نقشه برای نابودی کسی

دانش ادبی: جناس

جناس: دو یا چند کلمه که حروف مشترک دارند و از یک جنس هستند و تنها در یک حرف یا صدا، اختلاف دارند. جناس باعث زیبایی و خوش آهنگی شعر و نثر می‌شود.

مثال:

* آن کس است اهل اشارت که بشارت داند.{ **اشارت و بشارت:** جناس هستند زیرا حروف مشترک دارند و تنها در یک حرف، اختلاف دارند }* خوشا نماز و نیاز کسی که از سر درد به آب دیده و خون جگر، طهارت کرد{ **نماز و نیاز:** جناس هستند زیرا حروف مشترک دارند و تنها در یک حرف، اختلاف دارند }* کفر است در طریقت ما کینه داشتن آیین ماست سینه چو آینه داشتن{ **آیین و آینه:** جناس هستند زیرا حروف مشترک دارند و تنها در یک حرف، اختلاف دارند }* ای مهر تو در دلها، وی مهر تو بر لبها{ **مهر و مهر:** جناس هستند زیرا حروف مشترک دارند و تنها در یک صدا، اختلاف دارند }

نکته: گاهی دو واژه در خواندن و نوشتن یکسان اند؛ اما در معنی متفاوتند و جناس محسوب می‌شوند.

مانند: برادر که در بند خویش است نه برادر نه خویش است «خویش و خویش» جناس هستند.↓
فامیل↓
خود

نام خوش بو

نثر: ساده و روان برگرفته از کتاب «رسالة قشیریه» نوشته ابوالقاسم قشیری

یکی از عارفان روزی در راه، کاغذی دید که نام مبارک پروردگار (بسم الله) بر آن نوشته شده بود و مردم پای بر آن می نهادند و می گذشتند.

عارفان: جمع عارف، خداشناسان ✨
مبارک: با برکت ✨

نثر روان: روزی یکی از خداشناسان در راهی کاغذی دید که نام بابرکت خداوند بر روی آن نوشته شده بود و مردم بر روی آن پا می گذاشتند و عبور می کردند.

ایستاد و کاغذ را برگرفت و آن کاغذ را معطر گرداند و اندر شکاف دیوار نهاد تا از آسیب پای رهگذران در امان باشد.

برگرفت: بلند کرد ✨
معطر: خوش بو ✨
اندر: در ✨

نثر روان: ایستاد و کاغذ را بلند کرد و آن را خوش بو کرد و در شکاف دیواری گذاشت تا رهگذران بر روی آن پا نگذارند.

مدت ها گذشت. شبی به خواب دید که ندایی به او می گوید: «ای دوست نام من خوش بو کردی و مرا بزرگ داشتی و حرمت نهادی. ما نیز نام تو معطر گردانیم، در دنیا و آخرت تو را بزرگ و گرامی خواهیم داشت».

ندا: صدا ✨
حرمت نهادن: احترام گذاشتن ✨

نثر روان: مدت ها گذشت. شبی در خواب دید که صدایی به او می گوید: ای دوست من! بخاطر اینکه به من احترام گذاشتی و نام من را خوش بو کردی من هم نام تو را خوش بو می کنم و تو را در دنیا و آخرت بزرگ و عزیز خواهم کرد.

تاکید حکایت بر احترام به نام های پروردگار بزرگ است.

واژه های مهم

| | |
|---------------------|------------------------|
| گزند: آسیب | پیکره: جسم |
| گستاخی: نافرمانی | عزت: سرافرازی |
| پهنه: عرصه، میدان | خیل: گروه، دسته |
| رنگ نباخت: نترسید | حامیان: حمایت کنندگان |
| دل زنده: آگاه | پاسداری: محافظت |
| حماسه: دلیری، شجاعت | تازش: هجوم، حمله |
| رشید: دلیر | تعهد: پیمان بستن |
| سیما: چهره | جنگ تحمیلی: جنگ اجباری |

توضیحات بیت های متن

بیت اول:

ای وطن، ای دل مرا ماوا ای وطن، ای تن مرا مسکن

ماوا: جایگاه، پناهگاه

نثر روان: ای کشورم ای پناهگاه دلها، ای کشورم ای خانه تن من.

ای وطن: ← تشخیص (با وطن حرف می زنیم) ← واج آرایی: حرف «م»

بیت دوم:

ای وطن، ای تو نور و ما همه چشم ای وطن، ای تو جان و ما همه تن

نثر روان: ای وطن، تو مانند نور و روشنایی برای چشم ما هستی. تو مانند جان در بدن ما هستی.

ای وطن: ← تشخیص (با وطن حرف می زنیم)

تشبیه: ← (وطن به نور، ما به چشم، وطن به جان و ما به تن تشبیه شده است)

بیت سوم:

نکته‌ای گویمت که گر شنوی شاد، مانی به جان و زنده به تن
 نثر روان: نکته‌ای به تو می‌گویم که اگر آن را بشنوی، باعث شادی روح و پایداری جسمت می‌شود.

بیت چهارم:

آدمی را چو هفت مهر به دل نبود کم شمار از اهریمن:

☀ اهریمن: شیطان

نثر روان: اگر انسان، محبت هفت چیز را در دل نداشته باشد، او را از شیطان کمتر بدان.

بیت پنجم:

مهر ناموس و زندگانی و دین عزت و خاندان و مال و وطن

☀ ناموس: آبرو، حیثیت

نثر روان: عشق ورزیدن به آبرو، زندگی و دین، سرافرازی، خانواده، پول و وطن.

☀ واج آرایی: ← صدای (ـُ)

بیت ششم:

و آن که حُبِ وطن نداشت به دل مرده زان خوب‌تر به باور من

☀ حب وطن: میهن دوستی

نثر روان: و آن کسی که کشور خود را دوست نداشته باشد، به نظر من آدم مرده از او بهتر و باارزش‌تر است.

☀ بیت به حدیث « حُبِ الوطن من الایمان » اشاره دارد.

دانش زبانی: وابسته‌های اسم (۲) صفت اشاره، صفت شمارشی

صفت اشاره: این، آن، همین، همان « صفت اشاره قبل از هسته می‌آید و وابسته پیشین اسم خوانده می‌شود. »

مثال:

این کتاب را خریدم. { این: صفت اشاره - کتاب: هسته }
 آن گل را دوست داشتم. { آن: صفت اشاره - گل: هسته }
 همین شعر را خواندم. { همین: صفت اشاره - شعر: هسته }

صفت شمارشی: به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱. صفت شمارشی اصلی

۲. صفت شمارشی ترتیبی

صفت شمارشی اصلی: یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت، هشت و.....

صفت شمارشی ترتیبی: اولین، دومین، سومین، چهارمین، پنجمین، ششمین و.....

مثال:

اولین مسابقه برگزار شد. { اولین: صفت شمارشی ترتیبی، مسابقه: هسته }
پنج دانش آموز به کتابخانه رفتند. { پنج: صفت شمارشی اصلی، دانش آموز: هسته }
سومین روز، از راه رسید. { سومین: صفت شمارشی ترتیبی، روز: هسته }

شیر حق




شاعر: مولانا

قالب شعر: مثنوی


آثار: مثنوی معنوی، دیوان شمس، مکتوبات

بیت اول:

از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزه از دغل

اخلاص: پاکی  منزه: پاک  دغل: فریبکاری 

نثر روان: از علی (ع) پاکی در عمل بیاموز و شیر خدا را از هرگونه فریب کاری پاک بدان.


شیر حق: منظور حضرت علی (ع) 

بیت دوم:

در غزا بر پهلوانی دست یافت زود شمشیری بر آورد و شتافت


غزا: جنگ  شتافت: حمله ور شد 

نثر روان: در جنگی با پهلوانی روبه رو شد. سریع شمشیرش را بیرون آورد و با شتاب به سوی او دوید.


دست یافتن: ← کنایه از غلبه کردن و پیروز شدن 

بیت سوم:

او خدو انداخت بر روی علی افتخار هر نبی و هر ولی

خدو: آب دهان 

نثر روان: آن مرد آب دهانش را بر صورت حضرت علی انداخت که افتخار پیامبران و اولیای خدا بود.

علی و ولی: ← جناس 

بیت چهارم:




در زمان انداخت شمشیر، آن علی کرد او اندر غزایش کاهلی

در زمان: فورا  کاهلی: سستی، تنبلی 

نثر روان: امام علی (ع) فورا شمشیرش را انداخت و در جنگیدن، سستی و درنگ کرد.

بیت پنجم:

گشت حیران آن مبارز، زین عمل وز نمودن عفو و رحم بی محل

حیران: متعجب  عفو: بخشش  بی محل: بی موقع 

نثر روان: مرد جنگجو از این رفتار امام علی و بخشش و مهربانی غیر منتظره‌اش حیرت زده شد.

بیت ششم:

گفت: بر من تیغ تیز افراستی از چه افگندی؟ مرا بگذاشتی؟

تیغ: شمشیر ❁ افراستی: بلند کردی ❁ بگذاشتی: رها کردی

نثر روان: جنگجو گفت: شمشیر تیزت را برابر من بالا برده بودی، چرا آن را انداختی و من را رها کردی؟

تیغ و تیز: ← جناس ❁ تیغ افراشتن: ← کنایه از جنگیدن

بیت هفتم:

گفت: من تیغ از پی حق می‌زنم بندهٔ حقم نه مامور تنم

حق: خدا ❁

نثر روان: امام علی گفت: من برای خدا شمشیر می‌زنم و بندهٔ خدا هستم نه بندهٔ جسم و هوس‌های آن.

تیغ زدن: ← کنایه از جنگیدن ❁

بیت هشتم:

شیر حقم، نیستم شیر هوا فعل من بر دین من باشد گوا

هوا: میل، آرزو ❁ فعل: کار، عمل ❁ گوا: دلیل، شاهد

نثر روان: من شیر خدا هستم و شیر هوسهای انسانی نیستم. رفتار من شاهد دین و عقیدهٔ من است.

هوا و گوا: ← جناس ❁

بیت نهم:

باد خشم و باد شهوت، باد آز بُرد او را که نبود اهل نماز

آز: حرص، طمع ❁ شهوت: هوای نفسانی ❁

نثر روان: وسوسهٔ خشم و شهوت و حرص، آن کسی را که دیندار و اهل نماز نیست، از راه به در می‌کند.

باد خشم: ← تشبیه (خشم به باد تشبیه شده)

باد شهوت: ← تشبیه (شهوت به باد تشبیه شده)

باد آز: ← تشبیه (شهوت به آز تشبیه شده)

چون در آمد در میان، غیر خدا تیغ را دیدم نهان کردن سزا

نهان: پنهان ✨ سزا: شایسته، سزاوار ✨

نثر روان: وقتی پای چیزی غیر از خدا به میان آمد، سزاوار دیدم که شمشیر را پنهان کنم.

نهان کردن تیغ: ← کنایه از جنگ نکردن ✨

دانش زبانی: وابسته‌های اسم (۳) صفت پرسشی، صفت تعجبی

صفت پرسشی: کلمه‌ای است که درباره نوع، چگونگی یا مقدار اسم، پرسش می‌کند. صفت پرسشی پیش از اسم می‌آید و وابسته پیشین اسم به شمار می‌آید.

صفت پرسشی عبارت است از: { چه، چند، کدام، چگونه }

مثال:

چه لباسی خریدی؟ { چه: صفت پرسشی «وابسته پیشین» ----- لباسی: هسته }

کدام گل را دوست دارید؟ { کدام: صفت پرسشی «وابسته پیشین» ----- گل: هسته }

چند دانش آموز در مدرسه است؟ { چند: صفت پرسشی «وابسته پیشین» ----- دانش آموز: هسته }

صفت تعجبی: کلمه‌ای است که احساس و عاطفه گوینده را درباره اسم بیان می‌کند. صفت تعجبی، پیش از اسم می‌آید و وابسته پیشین اسم به شمار می‌آید.

صفت تعجبی عبارت است از: { چه، عجب }

مثال:

چه دریای خروشان! { چه: صفت تعجبی «وابسته پیشین» - دریا: هسته - خروشان: صفت بیانی «وابسته پسین» }

عجب شعر زیبایی! { عجب: صفت تعجبی «وابسته پیشین» - شعر: هسته - زیبایی: صفت بیانی «وابسته پسین» }

برگرفته از کتاب «رُوح الأرواح» سمعانی

نثر: ساده و روان

آورده اند که مردی در راهی می رفت و درمی چند در آستین داشت و در عقیدتش خلل بود.

آورده اند: نقل کرده اند ✨ درم: پول نقره ✨ خلل: آسیب ✨ عقیده: باور، ایمان

نثر روان: نقل کرده اند که مردی در حال عبور از راهی بود و مقداری سکه نقره داشت که در آستین خود پنهان کرده بود و ایمانش به خدا ضعیف بود.

یکی او را گفت: کجا می روی؟ گفت: درمی دارم به خز فروشان می شوم تا خزی خرم. گفت: بگو ان شاء الله! گفت: به ان شاء الله چه حاجت است؟ که زر بر آستین است و خز در بازار.

خز: لباس، پوست ✨ خز فروشان: بازار پوست فروشان، بازار لباس فروشان

ان شاء الله: اگر خدا بخواهد ✨ زر: پول، سکه طلا

نثر روان: یکی به او گفت: کجا می روی؟ گفت: مقداری سکه نقره دارم به بازار لباس فروش ها می روم تا لباسی بخرم. آن مرد به او گفت: بگو اگر خدا بخواهد! مردی که ایمانش ضعیف بود جواب داد: به ان شاء الله گفتن نیازی نیست زیرا پول و سکه همراه دارم و خز هم در بازار وجود دارد.

او بگذشت. در راه طراری به وی باز خورد و آن زر به حیلت پُرد. چون آن مرد واقف شد که زر پُردند، خجل وار بازگشت. به اتفاق، همان مرد به او باز خورد و گفت: هان! خریدی؟ گفت: زر پُردند ان شاء الله. گفت اشتباه کردی؛ ان شاء الله در آن موضع باید گفت تا فایده دهد.

طرار: دزد ✨ حیلت: مکر، فریب ✨ واقف: آگاه، باخبر ✨ خجل وار: با خجالت

هان: آگاه باش ✨ به اتفاق: اتفاقاً ✨ موضع: جایگاه، محل

نثر روان: آن مرد رفت. در راه دزدی با او برخورد کرد و سکه های او را با فریب و حيله دزدید وقتی مرد با خبر شد که سکه هایش را دزدیده اند با خجالت بازگشت. اتفاقاً همان مرد او را دید و به او گفت: آگاه باش! آیا لباس خریدی؟ مرد بی ایمان گفت: سکه هایم را دزدیدند اگر خدا بخواهد. اشتباه کردی ان شاء الله باید در جایی گفت که فایده داشته باشد!

تاکید حکایت این است که انجام هر کاری بستگی به خواست خداوند دارد و عبارت «ان شاء الله» هم در آغاز

هر کاری به همین قصد گفته می شود.

ادبیات انقلاب

واژه های مهم

| | |
|----------------------|------------------------|
| پیشوایی: رهبری | معاصر: هم دوره، هم عصر |
| تعالیم: آموزش‌ها | جلوه: ظاهر |
| قیام: خیزش | ولایت: رهبری دینی |
| زایا: آفریننده، خلاق | فقیه: دانشمند |
| | فرزانه: دانشمند، عالم |

ادبیات انقلاب، انقلاب ادبیات

واژه های مهم

| | |
|------------------------------|-------------------|
| انسجام: یکپارچگی | منش: رفتار |
| ایثار: از خود گذشتن | واقعیه: اتفاق |
| تعهد: پیمان بستن | کرامت: بزرگواری |
| بسیج: آمادگی | شرافت: بزرگواری |
| حماسه: دلیری، شجاعت | ولایت: رهبری |
| درون مایه: اصل هر چیز، محتوا | فضیلت: خوبی‌ها |
| | آرمان: آرزو، امید |

دانش ادبی: کنایه

کنایه: هر گاه بخواهیم دربارهٔ مطلبی، به طور غیرمستقیم صحبت کنیم و مقصود خود را بیان کنیم، از کنایه استفاده می‌کنیم.

کنایه سخنی است که دو مفهوم دارد:

۱. مفهوم دور

۲. مفهوم نزدیک

« در کنایه مقصود گوینده، معنای دور آن است. »

مثال:

★ دست روی دست گذاشته است:

۱. مفهوم نزدیک: شخصی که یک دستش را روی دست دیگری گذاشته است.

۲. مفهوم دور: این شخص، کاری انجام نمی‌دهد. « کنایه »

مثال:

★ هنوز از دهن، بوی شیر آیدش:

۱. مفهوم نزدیک: دهنش بوی شیر می‌دهد.

۲. مفهوم دور: هنوز بچه و بی تجربه است. « کنایه »

مثال:

★ فلانی، ریش سفید است:

۱. مفهوم نزدیک: آن شخص، ریش‌هایش سفید است.

۲. مفهوم دور: آن شخص، باتجربه است. « کنایه »

یاد حسین (ع)

شاعر: فدایی مازندرانی

قالب شعر: قصیده

بیت اول:

شد چنان از تَف دل، کام سخنور، تشنه که ردیف سخنش آمده یک سر، تشنه

تَف: گرما، حرارت ❀ کام: دهان ❀ سخنور: شاعر

نثر روان: از شدت گرمای وجود شاعر، دهانش خشک شد که تمام ردیف شعر خود را « تشنه » آورده است.

دل: منظور « وجود شاعر » ❀ تکرار: « تشنه » دو بار تکرار شده است

بیت دوم:

خشک گردید هم از دود دل و دیده دوات خامه با سوز رقم کرد به دفتر، تشنه

دیده: چشم ❀ دوات: ظرف مرکب، قلم دان ❀ خامه: قلم ❀ رقم کردن: نوشتن

نثر روان: مرکب قلم دان بخاطر آه و ناله‌ها و اشک‌های سوزناک شاعر خشک شد و قلم با ناله و سوز، واژه تشنه را می‌نوشت

نوشتن قلم با سوز: تشخیص ❀ دوات، خامه، قلم: مراعات نظیر

بیت سوم:

آه و افسوس از آن روز که در دشت بلا بود آن خسرو بی لشکر و یاور تشنه

آه: حسرت، افسوس ❀ خسرو: پادشاه « امام حسین » ❀ دشت بلا: کربلا

نثر روان: افسوس می‌خورم که امام حسین (ع) در روز عاشورا در دشت کربلا بدون لشکر و یاور بود.

دشت بلا: تشبیه « بلا به دشت تشبیه شده است » ❀ آه و آن: جناس

بیت چهارم:

با لب خشک و دل سوخته و دیده تر غرقه بحر بلا بود در آن بر، تشنه

بحر: دریا ❀ بر: خشکی، بیابان

نثر روان: امام حسین (ع) در حالی که لب‌هایش از شدت تشنگی خشک شده بود و دلش پر از ناراحتی بود و چشمانی اشکبار داشت، در کربلا به رنج و سختی زیادی گرفتار شده بود.

بحر بلا: تشبیه « بلا به بحر تشبیه شده است » ❀ بحر و بر: جناس

دل سوخته: کنایه از کسی که رنج زیادی تحمل کرده است ❀ بر و تر: جناس

بیت پنجم:

همچو ماهی که فُتد ز آب برون، آل نبی می تپیدی دلشان سوخته در بر، تشنه

آل نبی: خاندان پیامبر(ص) ❀ بر: سینه

نثر روان: قلب فرزندان پیامبر (ص) مانند ماهی که از آب بیرون افتاده باشد از شدت تشنگی در سینه می تپید.

همچو ماهی: تشبیه ←

بیت ششم:

آل احمد همه عطشان ز بزرگ و کوچک نسل حیدر همه از اصغر و اکبر، تشنه

عطشان: تشنه ❀ نسل حیدر: فرزندان حضرت علی (ع)

نثر روان: همه خاندان پیامبر(ص) و حضرت علی (ع) از کوچک و بزرگ تشنه بودند.

بزرگ و کوچک: تضاد ← اصغر و اکبر: تضاد

بیت هفتم:

تشنه لب کشته شود در لب شط از چه گناه آنکه سیراب کند در لب کوثر تشنه؟

شط: رود بزرگ ❀ کوثر: چشمه‌ای در بهشت

نثر روان: امام حسین(ع) کسی است که در بهشت، تشنه‌ها را سیراب می کند. به چه گناهی باید در کنار رود بزرگ تشنه بماند و کشته شود؟

تشنه و سیراب: تضاد ←

بیت هشتم:

بُرد عباس جوان ره چو سوی آب فرات ماند بر یاد حسین تا صف محشر، تشنه

محشر: قیامت ❀

نثر روان: حضرت عباس(ع) که جوانمرد بود به آب رود فرات رسید ولی به یاد امام حسین و یارانش که همگی تشنه بودند آب ننوشید و تا روز قیامت تشنه ماند.

بیت نهم:

گشت از کلک فدایی چو دلش دود بلند بر ورق کرد رقم بس که مکرر تشنه

کلک: قلم ✨ مکرر: پی در پی

نثر روان: فدایی « شاعر » از بس که بر روی دفتر واژه تشنه را نوشت، از قلم او هم مانند دلش دود و ناله بلند شد.

چو دل: تشبیه ✨

دانش ادبی: ردیف

قافیه: به کلماتی که در انتهای هر مصراع بیایند و هم وزن باشند و در حرف آخر با هم مشترک باشند، قافیه گفته می شود.

ردیف: به کلماتی که دقیقاً عین هم باشند و بعد از قافیه بیایند، ردیف می گویند. یک شعر یا یک بیت می تواند ردیف نداشته باشد یا می تواند دارای ردیف باشد.

« مثال برای بیتی که هم ردیف دارد هم قافیه »

که ردیف سخنش آمده **یک سر، تشنه**

↓ ↓
ردیف قافیه

شد چنان از تَف دل، کام **سخنور، تشنه**

↓ ↓
ردیف قافیه

که با وی گفتمی گر **مشکلی بود**

↓ ↓
ردیف قافیه

مسلمانان مرا وقتی **دلی بود**

↓ ↓
ردیف قافیه

« مثال برای بیتی که ردیف ندارد »

بی نام تو نامه کی **کنم باز**

↓
قافیه

ای نام تو بهترین سر **آغاز**

↓
قافیه

پرنده آزادی

شاعر: محمود درویش

واژه های مهم

بیمناک: ترسناک

آشیان: لانه

سرکشی: نافرمانی

صعود: بالا رفتن

سدره المنتهی: درختی در آسمان هفتم

بعثت: فرستادن پیامبر از سوی خدا برای هدایت مردم

توضیحات نکات مهم متن درس:

محمد در آغوش پدرش چونان پرنده‌ای بیمناک، آشیان دارد، از بیم دوزخ آسمان

نثر روان: محمد در بغل پدرش، مثل پرنده‌ای ترسناک لانه دارد. از ترس تیر و رگبار و بمبی که از آسمان می‌بارد.

چونان پرنده بیمناک: ← تشبیه

دوزخ آسمان: ← تشبیه

آه ای پدر، پنهانم کن، پنهان. بال‌های من در برابر این توفان، ناتوان است، ناتوان. در برابر این تیرگی و آنها که در بالا در پروازند.

نثر روان: آه ای پدر مرا پنهان کن، پنهان. من در مقابل این تاریکی و دشمنانی که در آسمان در حال پرواز هستند، ناتوان و ضعیف هستم.

محمد، فرشته بی پناهی است. نزدیک به تفنگ صیادی سنگدل. او در سایه خود تنهاست

نثر روان: محمد مانند فرشته ای پاکی است که گرفتار یک سرباز بی رحم شده است، محمد، تنهای تنهاست و دوستی ندارد.

محمد فرشته بی پناهی است: ← تشبیه

صیادی سنگدل: ← منظور سرباز بی رحم اسرائیلی است

چهره اش روشن است، چونان خورشید. قلبش سرخ و روشن است چونان سیب

چهره اش روشن است، چونان خورشید: ← تشبیه

قلبش سرخ و روشن است، چونان سیب: ← تشبیه

سیب: نماد شهادت

صیادش می تواند به شکارش دیگر گونه بیندیشد؛ با خود بگوید: اکنون او را رها می کنم تا آن گاه که بتواند فلسطینش را بی غلط تلفظ کند و فردا چون سرکشی کند، شکارش می کنم.

نثر روان: اکنون او را رها می کنم تا زمانی که بزرگ شود و بتواند فلسطین را بدون غلط بر زبان بیاورد و آن هنگام اگر نافرمانی کرد، او را از بین می برم.

بی غلط تلفظ کردن: ← کنایه از بزرگ شدن سرکشی کردن: ← کنایه از نافرمانی کردن

محمد الدوره، خونی است که از بعثت پیامبران جوشیده است. پس ای محمد صعود کن! صعود کن تا سدره المنتهی

نثر روان: محمد الدوره، خونی است که از رسالت فرستاده خدا جوشیده است. پس ای محمد، بالا بیا. بالا بیا تا آخرین درجه

کودکان سنگ

واژه های مهم

بشارت: مژده پیروزی

مزدور: خیانت کار

درنگ: صبر

استوار: محکم

مشعل: شعله آتش

خروشیدند: فریاد زدند

تاریخ: زمان

حماسه: دلیری

رخساره: چهره

دنيا را خيره کردند با آنکه در دستانشان جز سنگ نبود.

نثر روان: دنيا را متعجب کردند با اینکه در دست‌هایشان جز سنگ، چیز دیگری نبود.

چونان مشعل‌ها درخشیدند و چونان بشارت از راه رسیدند، ایستادگی کردند، خروشیدند و شهید شدند.

نثر روان: مثل آتش‌ها درخشیدند و مثل مژده پیروزی از راه رسیدند. استقامت کردند، فریاد زدند و شهید شدند.

چونان مشعل درخشیدند: ← تشبیه چونان بشارت از راه رسیدند: ← تشبیه

آه ای لشکریان خیانت و مزدوری‌ها! هر قدر هم که تاریخ، درنگ کند، به زودی کودکان سنگ، ویرانتان خواهند کرد!

نثر روان: آه ای اصحاب و یاران فریب و خیانت، هر قدر هم که زمان صبر کند، به زودی بچه‌های سنگ، نابودتان خواهند کرد.

تاریخ درنگ کند: ← تشخیص

ای دانش آموزان غزه! به ما بیاموزید که چگونه سنگ در دستان کودکان، حماسه می‌آفریند؟

نثر روان: ای دانش آموزان غزه، به ما یاد بدهید که چگونه سنگ در دست‌های کودکان، شجاعت می‌آفریند؟

ای فرزندان غزه! با تمام توانتان بتازید و در راهتان استوار بمانید، در گستره نبردهاتان پیش بروید.

نثر روان: ای فرزندان غزه، با تمام قدرت، حمله کنید و در راهتان محکم بمانید و در بیشتر نبردها جلو بروید.

ای دوستان کوچک ما سلام! برای چیدن زیتون مهیا باشید! در لحظه‌هایی که درختان زیتون، بارور می‌شوند و طنی زاده می‌شود در چشم‌ها و افقی دیگر، نمایان، چهره قدس، درخشان و رخساره فلسطین پرفروغ و تابان باد

نثر روان: وقتی که درختان زیتون، پرثمر می‌شوند و صلح و آرامش به وجود می‌آید، سرزمین و ملتی تازه به دنیا می‌آید، در آن لحظه چهره فلسطین نورانی می‌شود.

زیتون نماد صلح است چهره و رخساره فلسطین: ← تشخیص

دانش زبانی: وابسته‌های اسم (۴) صفت مبهم

صفت مبهم: به کلماتی که نوع، چگونگی، تعداد و مقدار اسم را به طور نامعین نشان می‌دهند، صفت مبهم می‌گویند.

صفت مبهم پیش از هسته می‌آید و وابستهٔ پیشین اسم محسوب می‌شود.

صفت مبهم، عبارت است از: { هر، همه، هیچ، چند، فلان }

مثال:

مریم، چند کتاب خرید. { چند: صفت مبهم ---- کتاب: هسته }

فلان مغازه، لوازم تحریر می‌فروشد. { فلان: صفت مبهم ---- مغازه: هسته }

همهٔ دانش آموزان، به اردو رفتند. { همه: صفت مبهم ---- دانش آموزان: هسته }

واژه های مهم

| | |
|----------------------------|-------------------------|
| مَد: بالا رفتن آب دریا | جزر: پایین رفتن آب دریا |
| غفلت: بی خبری | غنیمت: قدر دانستن |
| تاب: توانایی، تحمل | بیم: ترس |
| تلف: نابود | فرط: زیاده روی |
| افعال: کارها | مسرور: شاد، خوشحال |
| تعلل: بهانه آوردن | تامل: اندیشیدن |
| منحرف: از راه راست، کج شدن | روا: جایز، سزاوار |
| کائنات: موجودات جهان | متانت: استواری، پایداری |
| ندامت: پشیمانی | پاس: مراقبت کردن |
| | محال: غیر ممکن |

انگشت ندامت به دندان گزیدن: ← کنایه از پشیمانی

« سوالات »

دانش‌آموزان عزیز، برای یادگیری بهتر به سوالاتی که از قسمت دانش‌های ادبی و زبانی هر درس طرح شده، پاسخ دهید.

« موفق باشید »

درس اول:

۱. کدام جمله، زبانی و کدام جمله، ادبی است؟

* فصل زمستان از راه رسید:

* ننه سرما با چادری سفید و شکوفه‌های بلورین از راه رسید:

۲. برای واژه « کتاب » یک جمله زبانی و یک جمله ادبی بنویسید.

جمله زبانی:

جمله ادبی:

۳. کدام گزینه، نظم و کدام گزینه، نثر می‌باشد؟

* به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین:

* سال گذشته با زبان و ادبیات آشنا شدیم:

* با مادر خویش، مهربان باش آماده خدمتش به جان باش:

* از شگفت انگیزترین پرندگان، طاووس است:

۴. در بیت‌های زیر، قافیه و ردیف را مشخص کنید.

* بشر، ماورای جلالش نیافت بصر، منتهای جمالش نیافت

* تامل در آینه دل کنی صفایی به تدریج، حاصل کنی

* پیش از اینها خاطر دلیگیر بود از خدا در ذهنم این تصویر بود

درس دوم:

۱. برای واژه « مادر » یک تشبیه بنویسید.

مادر:

۲. در جملات زیر، ارکان تشبیه را مشخص کنید.

* قلب دشمن، مثل سنگ، سخت و سفت است.

* قد دوستم، مانند سرو، بلند است.

* چهره‌اش همچون خورشید، درخشان است.

درس سوم:

۱. در عبارت های زیر، واج آرایبی در چه حرفی دیده می شود؟

* اذا زلزلت الارض زلزالتها:

* خیزید و خز آرید که هنگام خزان است:

* قیامت می کند این قد و قامت:

* خروش از خمِ چرخ چاچی بخاست:

درس چهارم:

۱. در جمله‌های زیر، نهاد، فعل، مفعول و متمم را مشخص کنید.

* پدرم، کفش را خرید.

* باران از آسمان بارید.

* معلم، شاگردانش را به کلاس برد.

* مادر، کودک را از تاریکی ترساند.

* زهرا کتاب را برای دوستش خرید.

درس هفتم:

۱. در جملات زیر، هسته را پیدا کنید و زیر آن خط بکشید.

* مداد مشکی از روی میز افتاد.

* این خانه بزرگ، حیاط دارد.

* برادرم، کتاب را برداشت.

* دانش آموز، شعر زیبایی خواند.

درس هشتم:

۱. کدام گزینه، قالب شعرِ مثنوی است؟

(الف)

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| به نام خداوند جان آفرین | حکیم سخن در زبان آفرین |
| خداوند بخشندهٔ دستگیر | کریم خطابخش پوزش پذیر |
| پرستار آمرش، همه چیز و کس | بنی آدم و مرغ و مور و مگس |

(ب)

راستی را کس نمی‌داند که در فصل بهار از کجا گردد پدیدار اینهمه نقش و نگار
عقل‌ها حیران شود کز خاک تاریک نژند چون برآید اینهمه گل‌های نغز کامکار
چون نپرسی کاین تماثیل از کجا آمد پدید چون نجویی کاین تصاویر از کجا شد آشکار

درس نهم:

۱. در جمله‌های زیر، هسته و وابستهٔ پسین را مشخص کنید.

* این کتابِ سودمند را خریدم.

* از جنگلِ سرسبز، محافظت کنیم.

* تابستان، میوه‌های خوشمزه دارد.

۲. برای هسته‌های زیر، وابستهٔ پسین مناسب بنویسید.

* درختِ * باغبانِ

* دریایِ * کشورِ

درس دهم:

۱. در عبارات زیر، جناس را مشخص کنید و زیر آن خط بکشید.

* هنگام تنگدستی، در عیش کوش و مستی کاین کیمیای هستی، قارون کند گدا را

* دل من هست از بازار، بیزار قسم خواهی، به دادار و به دیدار

* درشت است پاسخ ولیکن درست درشتی، درستی نماید نخست

* شادی مجلسیان در قدم و مقدم توست جای غم باد مر آن دل که نخواهد شادت

درس یازدهم:

۱. در جمله‌های زیر، هسته و وابسته پیشین را مشخص کنید. (صفت اشاره، صفت شمارشی)

* دومین فصل سال، تابستان است.

* این روستا، زیبا است.

* آن سه پروانه رنگارنگ، روی گل‌ها نشستند.

* همین پنج صندلی را بلند کردند.

درس دوازدهم:

۱. در جمله‌های زیر، هسته و وابسته پیشین را مشخص کنید. (صفت پرسشی، صفت تعجبی)

* کدام لباس را خریدی؟

* چند گل، انتخاب کردی؟

* چه دریای پهناوری!

* عجب هوای پاکیزه‌ای!

درس سیزدهم:

۱. در عبارات زیر، معنی کنایه‌های مشخص شده را بنویسید.

* نرفتم به محرومی از هیچ کوی چرا از در حق شوم زرد روی

* چو بشنید بیچاره بگریست زار که ای خواجه دستم ز دامن بدار

* قیمت مقطوع است.

* سخن، دهان به دهان می‌گشت.

درس چهاردهم:

۱. در بیت‌های زیر، ردیف را مشخص کنید و زیر آن خط بکشید.

* دوستان، شرح پریشانی من گوش کنید داستان غم پنهانی من گوش کنید

* مهربان و ساده و بی‌کینه است مثل نوری در دل آینه است

* با مادر خویش، مهربان باش آماده خدمتش به جان باش

* شکر گویم که مرا خوار ساخت به خسی چون تو گرفتار ساخت

درس شانزدهم:

۱. در جمله‌های زیر، هسته و وابسته پیشین را مشخص کنید.

* همه مردم آمدند.

* هیچ دانش آموزی به اردو نرفت.

* فلان کشور، آب و هوای خوبی دارد.

***به پایان آمد این دفتر**

حکایت همچنان باقی ست*

دانش آموزان گرامی، خدا قوت

امیدواریم با خواندن این درسنامه و تلاش و پشتکار خود، مطالب کتاب فارسی پایه هشتم را به خوبی یاد گرفته باشید.

به امید موفقیت شما در تمام مراحل زندگی